و قائق مبدأ تمام حقائق واقعيات اي مبدأ ِ «فقط موجودات»؟

- تفاوت توصيف و اشاره
- وجود وصفي و وجود اشاري

تفاوت توصيف و اشاره

۱- اين حقيقت كه يكى از مهمترين كارهاى ذهن، استفاده **اشاره**گونه از آلات مفهومى خود است، غير از اينكه خود فى حد نفسه بحث جالبى است، در موارد متعدد، سبب تحقيق عميقتر و پيشرفت بحث ميشود، و نيز در موارد متعدد، سبب مغالطات و اشكالات در مباحث و پژوهشهاى علمى، ميشود.

تقسيم مفهوم به كلّى و جزئى

مثلا منطقيين، مفهوم را به دو قسم، مفهوم كلى و مفهوم جزئي، تقسيم كردند، اما مورد اشكال قرار گرفتند كه مفهوم، جز كلّى نخواهد بود! و ضم كلّى به كلّى هم، جز كلّى بودن نتيجه نميدهد! پس مفهوم، ذاتاً كلّى است و وجود، ذاتاً جزئى است، و مفهوم به سبب پيوند با يك وجود معين، بالعرض از او كسب جزئيت ميكند.

اما همين واقعيت را ميتوان بدين گونه تقرير كرد كه ذهن گاهى به وسيله يك مفهوم، **توصيف** ميكند، و گاهى به وسيله يك مفهوم، **اشاره** ميكند، مثل كلمه "زيبا" گاهى به كار ميرود و معناى وصف زيبائى و قشنگى دارد، ولى گاهى پدر و مادرى اين كلمه را نام فرزند خود گذاشتهاند، و وقتى اشخاص آشنا با آنها ميپرسند: زيبا حالش چطور است؟ اصلا معناى توصيفى در نظر ندارند بلكه تنها به يك موجود معين، اشاره ميكنند.

بحثهاى ظريفى در اينجا راجع به انواع توصيف و اشاره مطرح است كه شايد بعض آنها بعدا به مناسبت بررسى شود.

وجود وصفی و وجود اشاري

۲- يكى از مفاهيمى كه ذهن از او استفاده اشارى ميكند، مفهوم وجود است، وجود معناى واضحى دارد، و ظاهرا سبب وضوح زياد آن، اين است كه يك مقابل بيشتر ندارد (مفهوم عدم)، و چون ظهور و بروز معانى در ذهن عقل به وسيله مقابله صورت ميگيرد، هر معنائى كه تنها يك مقابل دارد طبعا مفهوم روشنى هم خواهد داشت.

معناى وجود به كمك مقابل خودش، يك توصيف است، و به كمك مقابل خودش اصل تناقض را پايه ريزى ميكند، و ذهن هرگاه چيزى را به وجود توصيف كند حاضر نيست و نميتواند همزمان او را به عدم توصيف كند، اما مهمترين نقطه شروع بحث اينجا است كه حقائق و واقعياتى نفس الامرى، مشهود ذهن است كه ورا موطن مقابله اين دو مفهوم وجود و عدم است.

مثلا ميگوئيم: وجود و عدم با هم جمع نميشود! (اصل تناقض) ، ميپرسيم: آيا يعنى وجود و عدم با هم موجود نميشوند؟! مگر عدم، ميتواند موجود شود؟! جواب ميدهيم: منظور اين است كه وجود و عدم با هم واقعيت و تحقق پيدا نميكند! يعنى ظرف استحاله تناقض، ظرف وجود نيست بلكه ظرف نفس الامر و واقعيت است، و اين ظرف، مشهود وجدانى و حضورى ذهن است، بلكه چه بسا اين ظرف نفس الامر، نزد ذهن به مراتب روشنتر از ظرف وجود است، اما براى توصيف آن، با مشكل مواجه ميشويم.

بنده مكرر از افراد مختلف يك سؤال پرسيدهام و جواب مناسب با مقصودم دريافت كردهام، مثلا پرسيدم آيا يقين داريد كه دوست شما در اين اتاق نيست؟ جواب: بلى يقين دارم كه نيست، پرسيدم: آيا نبودن دوست شما در اينجا، هست يا نيست؟ يعنى آيا ميتوانم بگويم نبودن دوست شما در اينجا وجود ندارد؟ و فورا پاسخ شنيدم: خير، نبودن دوست من در اينجا وجود دارد چون او نيست.

اما مشكل در مرحله بعد بود كه دو عنصر در كلام پاسخ دهنده را، ابانه ميكردم، ميپرسيدم: شما گفتيد: "نبودن و عدم دوست من در اينجا وجود دارد" آيا چگونه عدم وجود دارد؟! عدم كه نيستى است! و نيستى به نقيض خود متصف نميشود؟!

ملاحظه ميفرمائيد كه هيچ كس در مقصود از اينكه عدم دوستش در اينجا وجود دارد مشكلى ندارد و مسأله كاملا براياش واضح است، و تنها در توجيه اينكه چگونه عدم را توصيف به وجود ميكند با مشكل مواجه است.

در اينجا است كه مقصود من از وجود وصفى روشن ميشود، آنچه مورد اشكال است توصيف عدم، به وجود وصفى است، يعنى وجود مقابل عدم، و وقتى ذهن به عدم دوستش نظر ميكند ابهامى ندارد و ميداند كه عدم دوستش، نبود و عدم است و هرگز بودن و وجود نيست، اما وقتى به واقعيت داشتن عدم دوستش نظر ميكند، آن را ورا اين دو عنصر مقابل هم يعنى وجود و عدم مييابد، اين واقعيت نفس الامرى هيچ ابهامى در محدوده ادراك ذهنى ندارد، مشهود وجدانى و حضورى ذهن است، اما امكان توصيف به يكى از وجود يا عدم را ندارد، چون اگر بگوئيم معدوم است پس چگونه واقعيت دارد و اگر موجود است پس چگونه متصف به نقيض خود شده است؟!

اشاره؛ترفند ذهن

به طور كلى هر جا ذهن با حقائقى برخورد كند كه مقابل ندارد يك ترفند زيبا به كار مى‌برد، سراغ مفاهيمى مى‌رود كه به سبب مقابله آنها را درك كرده است، و سپس نظر مى‌كند آن واقعيت مشهودى كه مقابل ندارد مناسب كداميك از طرفين آن مفاهيم درك شده بوسيله مقابله است؟

و پر واضح است كه هر چند عدم، مناسب وجود نيست اما واقعيت داشتن عدم، مناسب مفهوم وجود است، و چون دو مفهوم بيشتر ندارد ، يعنى وجود و عدم، پس ذهن از مفهوم مناسب كه وجود باشد استفاده مى‌كند براى اشاره به يك واقعيت نفس الامرى كه ورای توصيف به وجود و عدم مقابل همديگر است.

وجود خداوند:سابق بر عدم؛نه وجود بدل ِعدم

فعلا ختم مى‌كنم اين بحث را به جمله‌اى از خطبه منقول از امام رضا (ع):

> **«سبق الاوقات كونه و العدم وجوده[1]»**

يعنى وجود ِمبدء ِتمام حقائق، وجود ِ**سابق** بر عدم است نه وجود ِ**بدل** عدم. وجودى كه بدل عدم قرار مى‌گيرد وجود وصفى است، اما وجودى كه سابق بر عدم است چون مبدء تمام حقائق است پس تنها مى‌تواند وجود اشارى باشد كه ذهن بوسيله مفهوم وجود به مبدء همه حقائق اشاره مى‌كند هر چند او ورای مقابلات است، بلكه اوست كه بستر نفس الامر را بتمامه گسترده است، يعنى خداى سبحان، مبدء همه حقائق و واقعيات است و نه فقط مبداء موجودات.

---

[1] الكافي (ط - الإسلامية)، ج1، ص: ١٣٩